

نفس (عقل) از دیدگاه افضل الدین خاقانی و تاکید بر اندیشه بابا افضل کاشانی^۱

فاطمه روان^۱، پروین گلی زاده^۲

^۱ دانشجوی دکتری زبان ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران، اهواز، ایران

^۲ دانشیار و عضو هیئت علمی دانشگاه شهید چمران، اهواز، ایران

چکیده

آثار ادبی قوم و ملت ما از گذشته تا به حال نشان دهنده ی سیر فکری آن هاست. و تحلیل این آثار از جهات مختلف می تواند کمک فراوانی به روشن شدن این روند کند. خاقانی در دوره ای می زیست که اندیشه های فلسفی در ایران رواج یافته بود. وی یکی از سردمداران ستیز با فلسفه بود. یکی از جنبه هایی که وجود چنین دیدگاهی را روشن می سازد. ستیز خاقانی با عقل است. وی با تأسی از اندیشه های عرفانی از عقل تقسیم بندی صوفی مأبانه ای ارائه می دهد. که آن را به عقل جهان طلب و عقل خداپرست تقسیم می نماید. عقل خداپرست را خرد می نامد و هر چیز غیر از آن را نکوهیده و مذموم می داند. این مقاله بر آن شده است تا با آوردن نمونه هایی از تازش خاقانی به عقل با استفاده به دیوان او و آوردن نمونه هایی از آن و سپس تطبیق ب آثار بابا افضل دیدگاه وی را مورد بررسی قرار دهد.

واژه های کلیدی: خاقانی شروانی، عقل، فلسفه، بابا افضل کاشانی.

مقدمه

در میراث مکتوب و ادبی و معرفتی ملت و قوم ما، در باب نفس (عقل) بسیار سخن گفته شده است. و کمتر اثری را می توان یافت که در مورد مسائل معرفتی سخنی به میان نیاورده باشد و سخن گفتن در مورد نفس (عقل) را به دست فراموشی سپرده باشد. در بیشتر کتب عرفانی ما فصلی را به چنین موضوعی اختصاص داده اند و یا رساله و کتابی جداگانه در این زمینه نگاشته اند. مانند رساله عقل و عشق نجم الدین رازی یا عقل سرخ سهروردی آنچه در این جا مهم می نماید این است که همه به نوعی به دنبال کشف حقیقت بوده اند.

بررسی تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی^۲ نشان می دهد که این دانش ها پس از یک دوره شکوفایی که مقارن با تبادل علمی با دیگر تمدن ها به ویژه یونان بود، کم کم روبه افول نهاد و در باب مسائل فلسفی، در قرن پنجم به نهایت افول خود می رسد.

بابا افضل کاشانی عارفی فیلسوف و یافیلسوفی عارف است که بر آن شده تا با تلفیق و پیوند میان فلسفه و عرفان و با درهم تنیدن روش های حکمی و عرفانی رایج خود (مشایی، اشراقی، عرفانی) راهی نو در پیش گیرد. که در این زمینه توفیقی نیز حاصل کرده است.

در کنار متفکران ما شاعران نیز به صورت گسترده به عقل و مسائل مربوط به آن توجه کرده اند و یکی از مضامین اصلی شعر فارسی، توجه به عقل و ویژگی های آن است. زیرا آشنا بودن به علوم، معارف افکار و خاستگاه های اندیشه و کاربرد آن در شعر از لوازم شاعری بوده است.^۳

عقل در نزد فیلسوفان (بر اساس آرای بابا افضل)

دستگاه اندیشاری بابا افضل تلفیقی از روش های حکمی رایج خود یعنی (مشایی، اشراقی، عرفانی) است که او را عارفی فیلسوف و فیلسوفی عارف دانسته اند. وی دیدگاه خود را درباره عقل چنین بیان می کند ((نفس)) اگر از خود آگاه شود و خود را بیابد ((عقل)) نامیده می شود:

((داننده ی خود است به قوت نفس است و چون داننده و یابنده به خود است به فعل، نه نفس است، بلکه عقل است که چون خاصیت دیگر گشت، نام نیز گشت)) (مصنفات ۶۹)

روشن است که منظور بابا افضل از این که نفس را نوری الهی می داند که به خود روشن و چیزها به وی روشن است همین عقل است. همین عقل را در جای دیگری فروغی پاینده و قائم به ذات باری تعالی معرفی می کند:

((عقل جسم نیست و مقدار ندارد و نه در جسم فرود آید تا به مقدار جسم متقدر شود، بلکه فروغی است پاینده به قیومش جل جلاله و از او فروغ خاسته است، یک از پس دیگر...)) (مصنفات ۲۳-۲۲)

رابطه عقل و خداوند (آفرینش اول)

خاقانی نیز که در دوره ای پس از بابا افضل می زیسته است معتقد است که اولین چیزی که خداوند بی همتا آفریده است، عقل است. زیرا خداوند واحد است و از او جز واحد صادر نخواهد شد.

۲. ک. صفا ۱۳۷۱، ج ۱

۳. ک. نظامی عروضی ۱۳۷۲، ص ۴۷

اول زپیشگاه خرد عقل زاد وبس آری که از یکی، یکی آمد به ابتدا

(خاقانی ص ۱۶ بیت ۲/قصیده ۵)

همچنین عقل را سایه خداوند می داند.

ای سایه ی حق که عقل کل را ز اخلاق تو دایگان بینم

(ص ۲۲۹/خاقانی)

ودرجای دیگری آن راعقل آفرینش می نامد

دندان های تاج بقا شرع مصطفاست عقل آفرینش ازمن دندان کند ضمان

(خاقانی ص ۳۱۰)

چنین دیدگاهی هم در روزگارپیش از خاقانی و هم پس از او بوده است. از جمله در آثارباباافضل چنین دیدگاهی به چشم می خورد.

باباافضل عقل اول را خلیفه ی خداوند می داند که نور هستی را به دیگر موجودات مرتبه به مرتبه تا فروترین آن ها می رساند.

((و در مبدأ هیچ موجودی را مرتبه ی عقل اول نیست و درمعاد هیچ موجودی را درجه ی مردم نیست و شرف و علورتبت هر دو از قرب به حق تعالی و تقدس خاست و عقل اول خلیفه ای است خدای تعالی رادر رسانیدن هستی که تابش نور اوست، به مراتب فرود وی، تاچهارم مرتبه که عناصرند و مردم خلیفه ای است. خدای تعالی را تعالی و تقدس، که هستی، موجودیت را به مرتبه مرتبه همی ستاند تا به خدای بازگردد.))

دریکی از رباعیات بابا افضل کاشانی چنین می خوانیم .

تخمی است خرد که جان ازو رست و روان بارو برگش آخشیج و حیوان

ازتخم غرض برست و بر هست همان آباد برآن برکه زتخم است نشان

(/دیوان باباافضل /رباعی ۴۶۲ ص/۱۵۸)

همچنین می خوانیم:

اول زمکّو نات عقل وجان است و اندرپی اونه فلک گردان است

زین جمله چوبگذری چهار ارکان است پس معدن و پس نبات و پس حیوان است

(همان/رباعی ۴۹ ص ۱۸)

کاشی وجود عقل را عین آگاهی و دانش و یافتن خود می داند و دیگر موجودات را یافته های عقل، عقل را نهایت روشنی وجود ومبدأومنشأ آن می داند.

چنین دیدگاهی بر پایه حدیث ((اول ما خلق العقل)) ((اول ما خلق النور)) ((اول ما خلق القلم)) بنا شده زیرا نور و قلم نیز همان ((عقل)) می باشند. و دیدگاه خاقانی متأثر از متون عرفانی یا متصوفه است.

رابطه ی عقل و دل و روح :

خاقانی با توجه به این زمینه ی فکری و فرهنگی که : در برابر عقل آلت و عدت دیگری با عقل اگر لازم است تا شناخت حاصل شود، بر این اساس، عقل دونوع است: ممدوح و مذموم، اگر عقل در خدمت دین باشد ممدوح است و در غیر این صورت مذموم و شایسته ی نکوهش (پور نامداریان ص ۲۲۹) به تقسیم بندی عقل می پردازد، و در برخورد با عقل شیوه ی مرسوم زمانه اش را در پیش می گیرد. یعنی عقلی درخور ارزش است که ما ربه خداوند نزدیک کند، غیر آن عقل آفت است.

بنیاد عقل بر فکند خوانچه ی صبح عقل آفت است هیچ مگو تا بر افکند

(دیوان خاقانی/ص ۱۳۴)

خاقانی عقل را با اصطلاحاتی هم چون ((دل))، ((جان)) و ((خرد)) به کار می برد. و معادل با عقل می داند. البته زمانی خاقانی از چنین تعبیری استفاده می کند که به مدح و ستایش عقل می پردازد. و این عقل ((عقل خداپرست)) می نامد. و عقل را به عقل جهان طلب و عقل خداپرست تقسیم بندی می کند. و آن ها را در مقابل هم قرار می دهد.

خاقانی عقل جهان طلب را عقلی مذموم و نکوهیده می داند و آن را نکوهش می کند و عقل خداپرست را عقلی مثبت و صاف.

عقل جهان طلب در آلودگی زند عقل خداپرست زند در گه صفا

(دیوان خاقانی/ص ۱۶)

همه عقلم و چون عزم کنم همه تن جان شوم ان شاء الله

(همان/ص ۴۰۵)

کاشی نیز نفس و جان و دل را یکی می داند. و هرگاه خاصیت تغییر کند نام آن تغییر می کند. هرگاه نفس به مرحله ی کمال رسید ((خرد)) نام می گیرد و دیگر به مرحله ی نزول نمی افتد. و عقل را دلیل بینایی و رسیدن به کمال آدمی می داند.

ای جان تو آینه ی بینایی ما ای عقل تو گنجینه ی دانایی ما

بینایی تو دلیل بینایی ما گویایی تو دلیل گویایی ما

(دیوان باباافضل/رباعی ۴/ص ۲)

خاقانی عقل و دل را همراه هم به کار می برد و عقل را دل، روح و خرد می نامد و معتقد است عقل و دل و خرد، آدمی را از گمراهی و گزند به دور می دارد. و این عقل همان است که کمال یافته و به آن ((خرد)) گفته می شود.

خروس کنگره ی عقل پر بکوفت که در شب امل من سپیده شده پیدا

(خاقانی/ص ۹/قصیده ۳)

این عقل از پستی و نزول انسان جلوگیری می کند. و از افتادن آدمی در خذلان و تباهی جلوگیری می کند.

وین دل و عقل که پیکان ره توفیقند
برسرشه ره خذلان شدنم نگذارند
دارم اخلاص و یقین کام پرستی نکنم
کان دوشیرند که سگبان شدنم نگذارند
(دیوان خاقانی / ۱۵۴)

شاه دل را که خرد بیدق اوست
درعری خانه خذلان چکنم
نی نی آزادم از لوح دورنگ
عقل راطفل دبستان چکنم
(همان / ۲۵۳)

عقل ممدوح

خاقانی بعد از تقسیم کردن عقل به عقل جهان طلب و عقل خداپرست و مقابل هم قراردادن آن ها و ستایش عقل خداپرست ویژگی هایی را برای عقل خداپرست برمی شمرد. از جمله اینکه عقل خداپرست را چراغی می داند که راه انسانها را روشن می کند.

لا را ز لات باز ندانی به کوی دین
گربی چراغ عقل روی راه انبیا
(همان / ص ۱۶)

پیری ژنده پوش است که زیبایهای دروغین و ناپایدارگیتی را خوار می سازد و فرو می گذارد.

باعقل پای کوب که پیری است ژنده پوش
برفقر دست کش که عروسیت خوش لقا
این عقل چون زره است.

جوشن عقل داده اند ترا
صدره ی کام اگرندوخته اند
همان / ص ۱۰۵

چون قصر است.

برقصر عقل نام توخیر الطیور گشت
درتیه جهل خصم توشرالذواب شد
همان / ص ۱۵۸

زینت دهنده و مهذب گرداننده ی سخن است.

چیست زرّ و گل بدست الا که خار پای عقل
صیدخاری کی شود عقل سخن پیرای من
همان / ص ۳۲۲

این عقل محافظ است.

عقل چون گربه سری در توهمی ساید زمهر تانبرد رشته ی جان توچون موش این و آن

همان/ص ۳۲۵

از دیگر ویژگی های عقل خداپرست که خاقانی بیان می دارد. عبارتند از:

عقل لشکر فریدون است (ص ۱۹۸) عقل درختی پیراست (ص ۳۶۳) چون افسرو تاج است (ص ۴۰۵ و ۸۶) غره نمی شود (ص ۲۸۴) چون کعبه است (ص ۱۰۶) چون طبیب است (ص ۱۹۸) به خاطر عزلت صاحب خراج شد (ص ۱۵۷) عقل مرکب لاهوت است (ص ۳۱۰) عقل دریاست (ص ۳۸۵) حرز است (ص ۱۹۷)

رابطه ی عقل و ذهن (گرفتاری عقل در ذهن و تعلقات مادی و معنوی)

عقلی که گرفتار ذهن بشری شود مذموم و عافیت طلب است. و گرفتار کثرت و تعلقات مادی است. زمانی که این عقل از مادیات و تعلقات رهایی پیدا کرد و جدا شد به عقل الهی که همانا خرد است می پیوندد.

خاقانی از عقل آن هنگام که گرفتار این تعلقات است با عنوان ((عقل جهان طلب)) نام می برد. و عقل جهان طلب را بدین گونه وصف می کند:

عقل جهان طلب در بالودگی زند عقل خداپرست زنده در گه صفا

همان/ص ۱۶

فتراک عشق گیرنه دنبال عقل از آنک عیسی است دوست به که حواریت آشنا

همان/ص ۳

این عقل آفت است.

بنیاد عقل بر فکند خوانچه ی صبوح عقل آفت است هیچ مگوتا بر افکند

همان/ص ۱۳۴

مانند طفلی است که به بازی می پردازد.

هنوزم عقل چون طفلان سربازیچه می دارد که این نارنج گون حقه به بازی گرد حیوانش

همان/ص ۲۱۰

این عقل افسون کار است.

دردیولاخ از مرامسکن است و من خط فسون عقل به مسکن در آورم

همان/ص ۲۴۱

طفل دبستان است.

نی نی آزادام از این لوح دورنگ عقل را طفل دبستان چه کنم

همان/ص ۲۵۳

وی توصیفات دیگری نیز از عقل جهان طلب بیان می دارد.

به واسطه ی پیامبر(ص) خط امان یافت (ص ۴۴) سگجان است (ص ۶۳) مملکت پروراست (ص ۷۶) آبله خورده است (ص ۶۴) چون عروسی زیبا و فریبنده است (ص ۵۲۸) و چنین عقلی را باید کور نمود. (ص ۴۶۶)

بابا افضل نیز عقلی را که گرفتار ذهن و تعلقات مادی و جسم است مذموم می داند و آن را ((نفس)) نام می نهد. وی این گرفتاری ها را مانع رسیدن به کمال می داند. چنانکه ذکر شد بابا افضل ((خرد)) را پیش از رسیدن به کمال ((نفس)) می نامد.

بابا افضل درباره ی اسباب پوشیدگی و موانع کمال نفس چنین می گوید:

«اسباب حجاب و پوشیدگی نفس در تمامی کمال او آن چیزهاست که مخالف گوهر نفسند و با وی مشابَهت و مناسبت ندارند.» (مصنفات ص ۴۲)

همچنین کاشانی پرداختن نفس به جسم و پرورش جسم و غافل شدن از خود را آفت کمال نفس می داند:

«آمیختن نفس با جسم بینش را بر جسم و پرورش احوال جسم گماشتن بود، واز خود غافل شدن و به جسم پرداختن، لذات جسمانی جستن، و از حیات ذاتی خود به حیات غریب جسمانی مشغول گشتن و این است آفت و مانع نفس مردم از وصول به کمال.» (همان/ص ۴۳)

زافسانه گری ای دل دانش شناس پیوسته قرین شک و ندیم و سواس

تاتوتهی از عقل و پراز پنداری فربه نه ای از فریب داری آماس

دیوان بابا افضل/رباعی ۳۶۱/ص ۱۲۱

راهی است دراز و دور می باید رفت اینجا گرت مراد برناید رفت

تن مرکب توست تا به جایی برسی تو مرکب تن شوی کجاشاید رفت

همان/رباعی ۱۰۹/ص ۳۶

رهای عقل از هر گونه تعلق:

از دیدگاه خاقانی عقلی که گرفتار ذهن بشری و پایبند مادیات است و به کثرت نگاه می کند. هرگاه از این تعلقات رها شد به کمال می رسد زیرا که حوائج دنیایی را دامگاهی می داند که مانع رسیدن به کمال می شود.

با آب خردسنگ فطرت بگردان کزین تیزتر آسیایی نیایی

دیوان خاقانی/ص ۱۲۲

تاکی در چشم عقل خارمغیلان زدن تاکی در راه نفس باغ ارم ساختن

همان/ص ۳۱۵

نه آن کسم که در این دامگاه دیو وستور چوعقل مختصران تخم جادوی کارم

همان/ص ۲۸۵

نفس هنگامی که از تعلقات رها شد تبدیل به عقل می شود.

دریای عقلی دردش، صحرای قدسی منزلش از نفس کل آب و گلش صفوت در اجزاداشته

همان/ص ۳۸۵

هرگاه عقل از تعلقات دنیایی رها شد آن راجان (خرد) نام می نهد.

زهی خضرسکندر دل هوا تخت و خرد تاجش زهی سرمست عاقل جان، بقانزل و رضاخواهش

همان/ص ۲۱۰

همه سرعقلم و چون عزم کنم همه تن جان شوم ان شاء ا...

همان/ص ۴۰۵

چنین دیدگاهی را نیز در یکی از تقریرات بابا افضل با عنوان ((وصیت حکما)) می بینم که جویندگان راه حکمت و پویندگان طریق سعادت را مخاطب قرار داده و آنان را به ریاضت و تزکیه نفس توصیه کرده است:

((... به ریاضت و تزکیه نفس میل تمام نمایید و از امور حسی مطلقاً قطع نظر کنید تا به اسرار و حقایق الهی مطلع گردید که اهل تحقیق متفقند که هر کس را قدرت بر خلع بدن و معزول گردانیدن حواس حاصل گردد، صعود به عالم قدس و جهان ملکوت معین بود و به سعادت ابدی و لذات سرمدی محظوظ و ملتذ گردد.)) (مصنفات ص ۶۵۸)

در رباعیات وی چنین می خوانیم.

ای دل زغبان نفس اگر پاک شوی تورو ح مقدسی بر افلاک شوی

عرش است نشیمن توشرمت بادا کایی و مقیم خطه ی خاک شوی

دیوان / رباعی ۵۵۳/ص ۱۹۳

ای بی خبر از بود و ز نابود روان غافل ز زبان و طالب سود و زیان

پروردن تن ملال جان است از آن در کاستن تن است افزودن جان

دیوان / رباعی ۴۴۹/ص ۱۵۴

بابا افضل این مراحل راتا رسیدن به کمال نفس در رباعیات خود چنین بیان می کند.

تا داروی تو درد مرا درمان شد پستیم بلندی شد و کفر، ایمان شد

جان و دل وتن هرسه حجاب ره بود تن دل شدو دل جان شد و جان، جانان شد

دیوان / رباعی ۲۲۱/ص ۷۳

رستگاری با عقل و خرد کامل (انسان کامل)

خاقانی نیز مانند بسیاری دیگر، عقلی که انسان را به ملکوت می‌رساند همان، دل و جان و خردمی داند و این عقل، انسان را به دارالملک واقعی می‌رساند. این عقل، عقلی است که از بند و گرفتاری‌ها و تعلقات مادی رها شده و به عقل الهی می‌پیوندد. که به آن ((خرد)) می‌گویند. و این خرد همان ((پادشاه)) یا ((انسان کامل)) است.

آزاد کرده ای در او بود عقل و او چون عقل هم شهنشه و هم پاسبان ما

دیوان خاقانی /ص ۱۷

عقل پس از رهایی از تعلقات پادشاهی بزرگ و نامدار می‌شود.

شه طغان عقل رانایب منم نعم الوکیل نوعروس فضل را صاحب منم نعم الفتی

همان /ص ۱۷

دراین هفت ده زیر و نه شهربالا ورای خرد ده کیای نیایی

همان /ص ۴۱۶

چندی کارآب ره زردشتیان عقل که کسری فش است وقف ستم داشتن

همان /ص ۳۱۷

هرگاه این عقل از تعلقات رها شد و کمال یافت. دیگر نزول پیدانمی‌کند و گرفتار نمی‌شود و پی‌زور و زر نمی‌رود.

دارای کمال عقل پی‌زور و زر مشو زراد خانه ای یافته ای دوکدان مخواه

همان /ص ۳۷۶

از بررسی آثار بابا افضل نیز روشن می‌گردد که درباره‌ی گرفتاری‌های نفس‌هنگامی سخن می‌راند که نفس کمال نیافته است. گویا هنگامی که نفس کمال یافت دیگر به مرحله‌ی نزول نمی‌افتد.

مردان رهت میل به نقصان نکنند درواقع جان دهند و افغان نکنند

درددل خویش را چرا باید گفت درپیش جماعتی که درمان نکنند

رباعی ۳۵۷/ص ۱۰۱

به عقیده‌ی بابا افضل، تمام بودن نفس به پیوند و اتصال وی با خداست و حیات و جاودانگی او نیز در سایه‌ی این اتصال است.

((تمامی هرکاری و هرچیزی در آن بود که به حال اصلی غریزی باز رسد و از حال های غریب و ناموافق پاک گردد. و این حال عزیزی و صفت اصلی را الادرماوای خود نتوان یافت و

ماوای نفس آن جهان است که باطن الم است. و جهان نفسانی تابدان نرسد آرام نیابد و نفس تا نفس بود. زنده و مختار و لطیف و توانا، از پیوند و اتصال که باخدای داشت و چون که تحویلش افتاد به جسمانیات حیاتش موت گشت و اختیارش طبع و لطافتش کثافت و قدرتش عجز.))

بابا افضل جایگاه نفس (خرد) را در بالاترین مقام عرفانی می داند و می گوید:

ای نفس چو روضه ی رضا گلشن تست پس هاویه ی هوا چرا مسکن تست

امروز هر آنچه دوسترمی شمری فردات یقین شود که آن دشمن تست

دیوان / رباعی / ۵۹ / ص ۲۱

نتیجه

خاقانی به فلسفه و فیلسوفان می تازد و به مخالفت با آن ها می پردازد. وی تقسیم بندی از عقل ارائه می دهد. و آن را به عقل جهان طلب و خداپرست تقسیم می نماید.

عقل خداپرست را عقلی می داند که انسان را به ملکوت می رساند و آن را ((دل)) و ((جان)) و ((خرد)) نام می نهد. که به کمال رسیده و پی زور و زر نمی رود. و هرگاه عقل به کمال رسید دیگر نزول نمی کند.

باتوجه به شواهدی که ذکر شد. درمی یابیم که افضل الدین خاقانی بر اساس دیدگاه عرفانی خود تنها آن عقل را نکوهش می کند که به مرحله ی کمال نرسیده و گرفتار مادیات و موجب گمراهی است. که همان عقلی فلسفی است. و عقلی را که از آن بانامهای دل و جان یاد می کند و به کمال رسیده را مورد ستایش قرار می دهد. و آن را پادشاهی بزرگ و نامدار می داند که سبب رستگاری انسان شود.

منابع

۱. افضل الدین کاشانی؛ ۱۳۶۳؛ دیوان، به کوشش مصطفی فیضی و دیگران، تهران، کتاب فروشی زوار
۲.، ۱۳۶۶، مصنفات، به تصحیح مجتبی مینوی، یحیی مهدوی، تهران، خوارزمی
۳. امامی، نصرالله، ۱۳۷۱، ارمغان صبح، تهران، جامی
۴. پورنامداریان، تقی، ۱۳۷۴، دیدار با سیمرغ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول
۵. خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل، ۱۳۷۴، دیوان، تصحیح ضیاء الدین سجادی، زوار
۶. صفا، دبیح الله، ۱۳۷۱، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم، تهران دانشگاه تهران، ج ۱-۲

۷. کزازی، میرجلال الدین، ۱۳۸۵، گزارش دشواری های دیوان خاقانی، تهران، نشرمرکز
۸. ماهیار، عباس، ۱۳۸۵، سحریبان خاقانی، کرج، جام گل
۹. معدن کن، معصومه، ۱۳۸۸، بزم دیرینه عروس، تهران، مرکزی نشر دانشگاهی، ویرایش دوم
۱۰. نظامی عروضی، ۱۳۷۲، چهارمقاله، تصحیح علامه قزوینی، تهران، جامی، چاپ اول